

متن پرسش

داستان موسی و چوپان را شنیده اید؟ من هم یک خدایی داشتم که شما زدید و خرابش کردید. در یکی از سخنرانی هاتان گفتید که خداوند به هیچ چیز جز خودش توجه ندارد و هیچ چیز جز خودش را دوست ندارد. هر چقدر کسی بالاتر رفت بیشتر آینه صفات خداوند می شود و به طبع خداوند بیشتر او را می بیند. از آن موقع من به کلی از خدا دور شده ام. خدایی که شما گفتید یک غریبه از ما جداست که ما باید دست و پا بزنیم و دیده بشویم. او مشغول خودش است و ما هم مشغول خودمان. پس بهتر است با او کاری نداشته باشیم. ما که نه چیزی داریم نه کمالی نه علمی، بالاخره آخرش نفهمیدم هستیم؟ نیستیم؟ واقعیت داریم؟ توهم هستیم؟ به چه دردی می خوریم؟ اصلا ارزشی داریم؟ پرستش و با این خدا بودن به چه دردی می خورد؟ خدایی که هیچ چیز او مثل انسان نیست؟ و کاری به کار ما ندارد؟ و کار ما فقط بالا و پایین پریدن است؟ اصلا می شود با خدا ارتباط برقرار کرد؟ این به چه درد می خورد که ما فقط باید تلاش کنیم تا شبیه او شویم و از این طریق او ما را ببیند نه مستقلا. ارتباط با انسان ها خیلی لذت بخش تر است! خدای این چوپان خراب شد!

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: نفی ما را فهمیدید ولی اثبات ما را دنبال نکردید، اگر دنبال می کردید همه ی این سؤالاتتان حل می شد. از خود پرسیدید خدایی که با یک سخنرانی خراب شد چه خدایی بود؟! اگر کتاب «آن گاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» را با ۷۶ جلسه شرح آن دنبال کنید با توجه به روایات توحیدی ان شاء الله به خدایی می رسید که دیگر خراب نمی شود. موفق باشید